**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14021010**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

در مورد آیۀ صدقات صحبت می‌کردیم، یک سری نکاتی در تکمیل عرائض سابقم عرض کنم، ما یک بحثی را آنجا مطرح کردیم در مورد آیۀ صدقات در مورد این که ابتدا بحث را از اینجا شروع کردیم که در آیۀ صدقات بعضی موارد را با لام تعبیر کرده، بعضی موارد را با فی تعبیر کرده، تفاوت بین لام و فی چیست؟ مرحوم علامۀ طباطبایی این بحث را عنوان کردند. ایشان اینجوری تعبیر کردند، به تناسب حالا بحث‌هایی دارند، من آن بحث‌هایی که ایشان دارند را دنبال نمی‌کنم فقط یکی دو تا نکته اشاره کنم، یکی این که عبارتی را از کشاف نقل کردند در مورد این که کشاف گفته بود این فی، این که در مورد چهار صنف اخیر فی تعبیر کرده اوّلی یا لام تعبیر کرده به خاطر این که این صنف اخیر احق هستند که ما قبلا اشکال کردیم که این مطلب درست نیست، دیدم مرحوم علامۀ طباطبایی هم همین اشکالی که ما قبلا مطرح کردیم ایشان هم فرمودند و عبارتشان این هست، بعد از این که عبارت کشاف را ذکر می‌کنند و فیه انه معارض بکون الاربعة العول مدخولة للام الملک و ان المملوک اشد لزوما و اتصالا بالنصف الی مالکه من المظروف بالنصف الی ظرفه و هو ظاهر، این مطلب. تفسیر دیگری که وجود دارد همان تفسیری هست که ابن منیر اسکندرانی در حاشیۀ کشاف هست که ایشان همان عبارت ابن منیر را آورده، البته اسم نبرده ولی پیداست عبارت همان عبارت است و اسم نبردند، این اسم نبردن اشکال خاصی ندارد چون ایشان کشاف را که ذکر کرده عبارت بعدی‌اش هر کس کشاف را مراجعه کند می‌بیند که این عبارت در حاشیۀ کشاف هست و مربوط به آن حاشیۀ کشاف است. من دوباره بخوانم عبارت ابن منیر را:

و منها ان الاصناف الاربعة الاوائل ملاک لما عصاه یطفئ الیهم و انما یاخذونه ملکا و کان دخول اللام لاحقا بهم و اما الاربعة الاواخر فلا یملکون ما یصرف نحوهم بل و لا یصرف الیهم و لکن فی مصالح تتعلق بهم فالمال الذی یصرف فی الرقاب انما یتناول السادة المکاتبون و البائعون فلیس نصیبهم مصروفا الی ایدیهم حتی یعبر عن ذلک باللام المشعر بتملکهم لما یصرف نحوهم و انما هو محال بهذا الصرف و المصلحة المتعلق به و کذلک الغارمون انما یصرف نصیبهم لارباب دیونهم تخلیصا لذممهم لا لهم و اما سبیل اللام ؟؟؟ ذلک فیه، بعد می‌گوید و اما السبیل فکانه کان مندرجا فی سبیل الله و انما افرد بالذکر تنبیها علی خصوصیته مع انه مجرد من الحرفین جمیعا و عطفه علی المجرور باللام ممکن و لکنه علی الغریب منه اقرب، این عبارت ابن منیر هست.

مرحوم علامۀ طباطبایی می‌فرمایند که و هذا الوجه لا یخلو عن وجه غیر ان اجرائه فی ابن السبیل لا یخلو عن تکلف و ما ذکر من دخوله فی سبیل الله هو وجه مشترک بینه و بین غیره. و لو قال قائل بکون الغارمین و ابن السبیل معطوفین علی المجرور باللام ثم ذکر الوجه الاول بالمعنی الذی ذکرناه و ؟؟؟ لترتیب و وجه الاخیر.

آقای علامه طباطبایی دو تا بحث را اینجا مطرح کردند، یکی ترتیب به چه جهت هست، آن که من اصلا وارد آن بحثش نشدم، و بحث دوم بحث همین اختصاص رقاب، و وجه الاخیر وجها لاختصاص الرقاب و سبیل الله بدخول فی لم یکن بین عن الصواب.

ایشان کلام ابن منیر اسکندرانی را می‌پسندد در مورد ابن سبیل و رقاب، غارمین و ابن سبیل را عطف به لام می‌گویند، می‌گوید اگر کسی بگوید مجرور به لام بگوید آن بعید نیست. این که غارمین اینها را معطوف به چیز بگیرند خیلی بعید است که در میان اینها این وسط قبلش فی هست، بدون فی اینها را آورده باشند اینها آن کاملا مستبعد است و این که مرحوم علامه طباطبایی اشاره می‌فرمایند که اجرای این وجهی که ابن منیر گفته در ابن سبیل لا یخلو عن تکلف، به آن سبکی که ابن منیر توجیه کرده که این را داخل در سبیل الله قرار بدهد و امثال اینها آن بله بعید است، ولی ما عرض کردیم خود ابن سبیل مستقیما ممکن است ما توضیح بدهیم، بگوییم که این مال به ابن سبیل داده نمی‌شود که هر کاری بکند بکند، این فقط برای این که به وطن برسد، ملک ابن سبیل نیست، برای این که ابن سبیل به وطن برسد این مال در اختیارش گذاشته می‌شود، اگر این را هم بگوییم کاملا درست هم هست و هیچ ما دلیلی نداریم که ابن سبیل مالک این مال باشد هر کاری بخواهد باهاش بکند بکند، این برای این که ابن سبیل از ابن سبیل بودن و در راه ماندگی تخلص پیدا کند به او داده می‌شود. این توضیح، من نمی‌دانم چرا ابن منیر اصلا به این شکل بحث را دنبال نکرده؟ چرا رفته به سبیل الله، اشکال علامه طباطبایی به ایشان وارد است که به این که ابن سبیل چه خصوصیتی دارد که آن ابن سبیل را داخل در سبیل الله کردند و اینها.

**شاگرد:** و لکن فی توجد آیة نظیر: «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ اْلآخِرِ وَ الْمَلائِكَةِ وَ الْكِتابِ وَ النَّبِيِّينَ وَ آتَى الْمالَ عَلى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكينَ وَ ابْنَ السَّبيلِ وَ السّائِلينَ وَ فِي الرِّقابِ»

اقول لحاظ نظائر الآیة و دائم ابن السبیل یکون معطوفا علی مفاد اللام لا یکون معطوفا علی فی و هنا جاء فی

**استاد:** نه، منافات با این ندارد که در جاهای دیگر معطوف به لام باشد ولی اینجا، خب ابن سبیل در آیۀ خمس هم معطوف به لام است ما آن را هم اشاره کردیم

**شاگرد:** لکنه هنا فی الرقاب

**استاد:** نه، حالا آن فی الرقاب را دارد، این اضافه دارد این اضافه دارد اشکال ندارد، ولی بحث سر این است که مجرد این که، فی الرقاب اینجا بعد از ابن سبیل است، آن بعد است، مشکل قضیه این هست که این بعد از فی الرقاب است، آن قبل از رقاب است، آن قبل و بعد با همدیگر فرق دارد.

**شاگرد:** تکرار فی فی آیة ؟؟؟ ما وجه تکرار فی

**استاد:** تکرار فی به خاطر این که فی سبیل الله یک عنوان عام است، آنش ممکن است به جهت این باشد، حالا تکرار فی آن یک بحث دیگر دارد که تکرار فی برای چی آن، آیۀ شریفه را یک بار دیگر من بخوانم.

«إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساكينِ وَ الْعامِلينَ عَلَيْها وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقابِ وَ الْغارِمينَ وَ في سَبيلِ اللّهِ»

ببینید این، در مورد غارمین هم ما هیچ دلیلی نداریم که غارمین بتواند این مالی که برایشان دریافت می‌کنند ملک مطلقشان باشد و مثل فقرا و مساکین هر جور بخواهند صرف کنند، صرف کنند، این خیلی چیز روشنی نیست این برای فک چیز غارمین هست، یعنی غارمین و رقاب چیزشان یک مدل است، یعنی آن بحثی که یستفی فی الجهتی که هست در غارمین هم هست، فی سبیل الله را چرا فی را تکرار کرده؟ چون سبیل الله با رقاب و غارمین فرق دارند، رقاب و غارمین اشخاص هستند، سبیل الله عنوان عام هست یعنی سبیل الله تناسب دارد که آن با رقاب و غارمین، چون سنخه‌شان فرق دارند، رقاب یعنی بردگان، افراد هستند، غارمین افراد هستند، ولی فی سبیل الله در راه خدا، راه خدا، راه غیر از، جهت جنسی مدل جنسش با رقاب و غارمین فرق دارد.

**شاگرد:** ابن السبیل الی ینبغی ان یتقدم علی، علی هذا الکلام یکون معطوفا علی الغارمین، علی هذا

**استاد:** نه، حالا از آن جهتش و فی سبیل الله و ابن السبیل به دلیل این که خود سبیل الله ابن سبیل فرزند راه به دلیل این که سبیل الله و ابن سبیل هر دوشان در کلمۀ راه بودن یک نوع مشارکتی دارد ممکن است این تناسب اقتضاء کند که اینجا فی تکرار نشود، البته یک نکته‌ای هم اساسا اینجا وجود دارد، یک نکتۀ مهمی که هست آن نکته این است که ابن سبیل مفرد است، تمام اینها جمع است، «إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساكينِ وَ الْعامِلينَ عَلَيْها وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ» اینها همه جمع است، رقاب جمع است، غارمین جمع است، سبیل الله و ابن سبیل مفرد است،

**شاگرد:** سبیل الله که ذات نیست

**استاد:** نه، یعنی به هر حال اصلا مدل چیزش می‌خواهم بگویم متفاوت است، ابناء السبیل تعبیر نشده، ابن السبیل تعبیر شده

**شاگرد:** لکن معنی سیدنا ان قلتم فی ان معنا فی ثانیة تختلف من اولی فحینئذ یکون

**استاد:** نه نمی‌گویم معنایش مختلف است، فی دوم و فی اوّل معنایش یکی است ولی به دلیل این که مجرور به فیها مختلف السنخ هستند یحسن تکرار اللام لاختلاف السنخ، مدل اختلاف سنخ، می‌خواهم بگویم ابن سبیل هم اینجا حالا هر چی باشد این ابن سبیل را مفرد آورده، متفاوت قرار داده، ابن سبیل از جهت مدلی به سبیل الله اشبه هست تا به آن قبلی‌ها، حالا چرا این را مفرد قرار داده، شاید مثلا

**شاگرد:** قلیل الوقوع فی الخارج

**استاد:** نه، قلیل الوقوع بودنش باعث نمی‌شود مفرد، نه این لازم نیست مفرد باشد، من حالا نکتۀ دیگر می‌خواهم اینجا عرض بکنم که شاید مفرد بودنش به خاطر اشارۀ به تنهایی‌اش است یعنی کأنّ خود این افراد هم آن تنها بودن و در راه ماندگی را بیشتر چیز می‌کند، ابناء السبیل اینها کأنّ همه‌شان بچه‌های راه هستند که خودشان این بچه‌ها همدیگر را از تنهایی در می‌آورند، ابن السبیل اشاره به این هست که کسی هست که غریب است، خودش هم با مفرد آوردنش به غربت هم کأنّ اشاره می‌کند. علی ای تقدیر من این را می‌خواهم عرض بکنم، می‌خواهم بگویم که آن چیزی که از جهت ساختاری و سیاقتی متفاوت با آنها هست، از جهت لفظی کنار آنها هم، خیلی ما نمی‌توانیم بگوییم اینها کنار، بگوییم حتما معطوف به لام باشند، شاهد روشنی بر این مطلب نداریم. بله اگر روایتی باشد، چیزی باشد که روشن بکند که ابن سبیل هم مالک هستند مانعی ندارد، بنابراین عرض من این هست محصل عرض من این هست که این که ابن سبیل را ما معطوف به فی بگیریم توجیه روشن دارد، این که ایشان می‌گوید اجرا هذا الوجه لا یخلو عن تکلف، نه هیچ تکلفی هم ندارد ما بگوییم که در مورد ابن سبیل هم ملاک مالک نیست ابن سبیل و زکات صرف ابن سبیل می‌شود برای این که از این عنوان در بیاید و الا مالک نیستند، ابن سبیل تنها برای این که به وطن برسد می‌شود زکات را داد و این طبیعی است، هیچ اشکالی هم ندارد که اینجوری معنا کنیم، بیشتر از این هم دلیلی بر این مطلب نداریم. می‌گویم از این آیه دلیل نداریم، حالا روایت اگر داشته باشیم گفته باشد که ابن سبیل مالک هست و به جهت او ما بگوییم ابن سبیل عطف به مثلا چیزهای دیگر است آن عیب ندارد من به طور کلی ظواهر آیات را با، ظاهر آیه عطف به فی است، مجرور به فی است، اگر قرینه‌ای از جای دیگر داشته باشیم مجرد این که در جای دیگر عطف به فی نیست این دلیل بر این نیست که این ظاهر خلافش است، این را می‌خواهم عرض کنم، ظاهر این آیه این هست که غارمین عطف به مجرور به رقاب هست و ابن سبیل عطف به سبیل الله هست، بله اگر دلیل داشته باشیم بر خلاف این ظاهر من روایة معتبرة نأخذ به، ما هیچ وقت روایات معتبره را به نظر ما هیچ مانعی ندارد به وسیلۀ، ولو خبر واحد باشد، برای تفسیر آیات نیاز به خبر متواتر هم نیست با خبر واحد هم می‌توانیم از ظاهر آیه رفع ید کنیم، اگر خبر داشته باشیم، روایتی داشته باشیم رفع ید می‌کنیم، اینجور نیست که، ولی می‌خواهم بگویم این خلاف ظاهر است و خلاف ظاهری است که نیازی نیست به این خلاف ظاهر ما ملتزم بشویم، مجرد این که در جاهای دیگر در مثلا زکات، در خمس ابن سبیل مالک باشند دلیل بر این نیست که اینجا مالک باشند ممکن است ابن سبیل با ابن سبیل غیر سادات فرق داشته باشند، آنجا احترام کرده شده باشد و به اینها داده می‌شود در اختیارشان گذاشته می‌شود ولی اینجا در اختیار گذاشته نمی‌شود تنها برای رسیدن به محل چیز صرف می‌شود، این یک نکته.

**شاگرد:** پس شما می‌فرمایید هزینه‌های ذخر مجمل نمی‌شود شما ظاهر می‌دانید

**استاد:** بله، این ظاهرش این هست و

**شاگرد:** احتمالش واقعا قوی است که

**استاد:** نه اصلا قوی نیست، ذاتا قوی نیست،

**شاگرد:** می‌گویم اگر روایتی داشته باشد ما آن روایت را اخذ می‌کنیم. ولی ذاتا معنایش این نیست. یک نکتۀ دیگری عرض کنم، مرحوم علامۀ طباطبایی این لام را لام ملکیت ذکر کردند، بیان روشنی برای این که چرا این لام لام ملکیت هست ندارند، کأنّ از سیاق می‌خواهند ملکیت استفاده کنند امثال اینها، من نفهمیدم که از سیاق، سیاق را بعضی‌ها دلیل بر عدم گرفته بودند، ایشان سیاق را دلیل بر این که لام لام ملکیت هست و اینها گرفتند و خیلی عبارتش را من متوجه نشدم که سیاق چجوری قرینه هست برای ملکیت، مالک دانستن. ولی اصل مطلب عرض کردم که نکته نکتۀ دیگری هست که این نکته مورد توجه قرار نگرفته و آن نکته این هست که آیا مالک این مجموع من حیث المجموع هست؟ یا تک تک اینها مالک هستند؟ این را اجازه بدهید یک قدری بحث را باز کنم، حرف عطف که یک شیءای را به یک شیء دیگر عطف می‌کند این دو گونه ما حرف عطف داریم، یک موقعی حرف عطف بعد از نسبت هست، یک موقعی قبل از نسبت هست، این را یک قدری توضیح بدهم، ببینید ما یک موقعی می‌گوییم جاء زید و عمروٌ، جاء زید و عمرو یک موقعی مراد این هست که زید آمد، عمرو هم آمد، یعنی واو به منزلۀ تکرار عامل هست، این در جایی این تکرار عامل صحیح هست که از جهت مفهومی ما مشکل نداشته باشیم، ولی اگر گفتیم هذا المال لزید و عمروٍ، لام اگر لام ملکیت باشد یک شیء که نمی‌تواند دو تا مالک داشته باشد، هذا المال لزید، این معنا ندارد که این مال هم برای زید باشد هم برای عمرو باشد، هر دو مالک این باشند، این به معنای بدوی لام نمی‌تواند تکرار بشود مگر این که هذا المال را یک جوری درش تصرف کنیم، حالا این را توضیح می‌دهم، روی همین جهت ما ممکن است بگوییم اگر گفتیم هذا المال، ببینید یک موقعی ما بحث مالکیت را اگر مطرح کنیم یک شیء نمی‌تواند مالک‌های مختلف داشته باشد، تعدد مُلّاک برای شیء واحد معنا ندارد مگر به یک نحوی از انحاء که بعدا عرض می‌کنم. اگر بگوییم این لام برای مصرف هست این باید دید این آقایانی که لام را صرفنظر از این که لام برای مصرف را ما عرض کردیم که ما نمی‌فهمیم یعنی چی، دو جور این عبارت را می‌شود معنا کرد، لام برای مصرف، مصرف یعنی من یجب الصرف فیه، یک جور من جاز الصرف فیه، اگر مراد از مصرف موردی باشد که جائز هست در او صرف بشود این یک جور است، یکی این که من وجب الصرف، اگر وجب الصرف فیه باشد خب اشکال ندارد لام را بگوییم مراد ملکیت نیست ولی به اعتبار این که واجب است این مال در آنها صرف بشود یک نحو اختصاصی برای این اشخاص پیدا می‌شود. به معنای وجوب هم باشد یک مال نمی‌تواند واجب الصرف‌های متعدد داشته باشد، از این جهتی که عرض کردیم باز شریک است. بله، اگر جاز الصرف باشد یک شیء ممکن است موارد متعدد جواز صرف داشته باشد، مصرف یعنی ما جاز الصرف فیه، ممکن است جائز باشد در این مورد صرف بشود، در این مورد صرف بشود، در این مورد، در ده مورد جائز است صرف بشود اینها با هم ندارند، ولی این که هم واجب باشد در اینجا صرف بشود، هم واجب باشد در اینجا صرف بشود آن نمی‌شود، لام این مصرف اگر به معنای جائز الصرف باشد آن می‌شود حرف عطف را به منزلۀ تکرار عامل گرفت، بگوییم جاز صرف هذا المال للفقراء، للمساکین، در همۀ این موارد موارد مصرف، یعنی موارد جائز الصرف باشد، اشکال ندارد، ولی عرض کردم این با لام سازگار نیست، لام اگر هم مصرف بگیریم باید واجب الصرف بگیریم، و واجب الصرف از این حیثی که نمی‌شود واجب الصرف‌ها متعدد باشند با مالک یکی است، بنابراین حالا چه کار باید بکنیم؟ حالا چه لام را لام ملکیت بخواهیم بگیریم، چه لام را به معنای مصرف وجوبی، واجب الصرف بخواهیم بگیریم به یک گونه‌ای می‌توانیم این را توجیه کنیم، آن چی است؟ آن این است که بگوییم مجموع من حیث المجموع مالکند، می‌گوییم «إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساكينِ» تا آخر آیۀ شریفه، این مجموعه مالک هستند نه تک تک اینها، یعنی چی؟ یعنی ما اوّل عطف کردیم بعد کل این معطوف و معطوف علیه را مجرور لام قرار دادیم، این هم یک جور عطف است. شبیه این در الای استثنائیه هست، ببینید الای استثنائیه گاهی اوقات می‌گوییم که جاء القوم الا زیدا، مثلا. اینجا بعد از این که ما به قوم مجیء را نسبت دادیم زید را استثناء کردیم. این ظاهرش این است که الا بعد از اسناد مجیء به قوم استثناء شده، ولی بعضی جملات به این شکل نیست، ظاهرش این است که اوّل استثناء شده بعد به فعل نسبت داده شده، مثلا ما می‌گوییم چهار یک ربع کم، این در واقع یک چیزی از حقیقت استثناء است، ولی می‌گوییم من در ساعت چهار ربع کم خدمت شما می‌آیم، چهار ربع کم این مجموع چهار ربع کم این مجموعه‌اش ظرف قرار گرفته، شبیه آیۀ شریفه در مورد حضرت نوح، «فَلَبِثَ فيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلاّ خَمْسينَ عامًا» این شاید اینجا ظاهرش این باشد که به جای این که بگوید ۹۵۰ سال، هزار سال پنجاه سال کم، هزار سال پنجاه سال کم تعبیر مأنوس‌تری به جای ۹۵۰، ۹۵۰ خب چون به یک عدد بزرگ که نزدیک می‌شود گاهی اوقات برای این که راحت‌تر افراد آن عدد را در ذهنشان باشد می‌گوییم هزار سال یک سال کم، یک سال این شکلی تعبیر می‌شود، کما این که در عربی از ماه‌های قمری، از ۱۵ روز اوّل «مضَیْن» تعبیر می‌کنند، «خَلَوْنَ» تعبیر می‌کنند، از پانزدهم یا شانزدهم مع الاختلاف المبنا «بَقِین» تعبیر می‌کنند، چون می‌خواهند مقداری که آن چیز هست مقدار کمتر خیلی زیاد نباشد اینجور محاسبه راحت‌تر هست. این است که مثلا در مورد حضرت نوح که می‌گوید هزار سال پنجاه سال کم این مجموعه قبل از اسناد استثناء شده هزار منهای پنجاه مدت عمر چیز هست، گاهی اوقات عطف اینجوری است، عطف قبل از اسناد عطف پیدا می‌کند، ما می‌گوییم زید و عمرو مالک این مال هستند، در جایی که ما به این شکل به نظر می‌رسد ما می‌توانیم، اگر بخواهیم این آیه را لام که ظاهر لام ملکیت هست یا حالا بگویید اختصاص هم باشد وجوبی هم باشد به گونه‌ای نیست که بتوانیم تک تک این موارد را مُلاک قرار بدهیم این مجموع من حیث المجموع را می‌خواهد مالک قرار بدهد. در جایی که مجموع من حیث المجموع مالک قرار داده می‌شود یک موقعی متکلم در مقام بیان مالکین است، اگر گفتند این مال مال زید و عمرو است، در مقام بیان مالکش هم بر آمدند هیچ ذکر نکردند که چقدرش مال زید است، چقدرش مال عمرو است، این معنایش این است که شریک هستند بالتسویه، این ظهور از باب اطلاق مقامی است، یعنی اگر متکلم در مقام بیان مالک هست و بین این دو نفری که این مال مال این مجموعه هست فرق داشته باشد یا یک کس خاصی اختیار داشته باشد که اینها بین اینها تقسیم کند، خب باید آن را ذکر بکنند، بگویند این مال مال زید و عمرو هست به نحوی که بابایش قسمت می‌کند، خب این عیب ندارد مانعی ندارد، اشکالی ندارد، ولی نیاز به قید دارد، نیاز به تصریح دارد که مثلا یک کسی را اختیاردار قرار بدهند که بالفعل این مال را روشن کند که چه مقدارش مال این است چه مقدارش مال او است، اصلا او تقسیم کند، بگوید این را مال زید و عمرو هست به نحوی که بابایش صلاح می‌داند، به گونه‌ای که حتی می‌تواند همه‌اش را برای زید قرار بدهد، یا همه‌اش را برای عمرو قرار بدهد، آنها مانعی ندارد، ولی این متوقف بر این هست که یک قیدی اینجا ذکر شده باشد، اگر قید ذکر نشده باشد اطلاق مقامی اقتضاء می‌کند که مال بالسویه اینها شریک باشند، این شرکت ناشی از اطلاق مقامی است نه مدلول خود لفظ، اطلاق مقامی برای این که شکل بگیرد شرطش این است که در مقام بیان مالکین باشد، در مقام بیان قید اثباتی قضیه باشد، ولی اگر آیه در مقام بیان قید سلبی باشد، این است که عرض کردم طبری می‌گوید این آیه سیاقش این هست می‌گوید به شما نمی‌رسد این مال اینهاست، نمی‌خواهد بگوید مال اینهاست چجوری مال اینهاست، می‌گوید مال شما نیست، حالا مال اینها جای دیگر بیان شده که مال اینها را اختیارش را مثلا به پیغمبر واگذار شده، پیغمبر هست که می‌تواند بین اینها قسمت کند، آیۀ شریفه اگر در مقام بیان عقد سلبی قضیه است، یعنی لا تخرج الصدقة عن هؤلاء الی غیرهم، پس ای منافقین چشم‌هایتان را هم بگذارید، طمع نداشته باشید که از این مال پیغمبر به شما بدهد، این مال شما نیست، مال دیگران است، مال این طایفه‌هاست، حالا مال این طایفه‌ها خود این طایفه‌ها چجوری؟ چون در مقام بیان نیست اینجا لازم نیست که حتما بالسویه باشد یا نشود به یک صنف خاصی داده بشود آن هم از خارج بیان شده، یعنی این که پیغمبر اختیاردارش است و اینها در روایات و اینها بیان شده ما دلیل نداریم که همۀ مطالب را خود قرآن باید بیان کند، قرآن قسمتی از آن را بیان کرده بقیه‌اش را هم به سنت واگذار شده، پس بنابراین آن نکته‌ای که سبب می‌شود که از این آیه وجوب بسط بر اصناف استفاده نشود این نیست که لامش لام ملک نیست لام مصرف است، اصلا ما لام مصرف نداریم، نه، بحث سر این است که لام لام ملک است، ولی همین لام ملک هم می‌خواهد بگوید مالکش این مجموعه‌اند، حالا بحث فی را یک نکته‌ای دارد من در ادامه عرض می‌کنم، فرض کنید که از قسمت فی تا آخر آیه اصلا نبود، آن چهار صنف اوّل فقط بود، مالک «إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساكينِ وَ الْعامِلينَ عَلَيْها وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ» زکات مال این چهار صنف است، یعنی این مجموعه مالک زکات هستند، اما نحوۀ صرف به آنها به چه نحو است؟ آن از جای دیگر باید روشن بشود. یک مطلبی جصاص در احکام القرآن دارد، مطلب درستی است ولی این مطلب باید با آن تحلیلی که ما می‌گوییم توضیح داده بشود و الا به این راحتی این مطلب مطلب قابل پذیرشی نیست. جصاص در احکام القرآن اینجوری دارد، جصاص مفصل بحث کرده در مورد این که این آیه ازش استفادۀ وجوب بسط نمی‌شود، شواهدی که می‌آورد یک سری شواهد از روایات می‌آورد، یک سری شواهد از آیات دیگر می‌آورد امثال اینها، آنها را من الآن وارد نمی‌شوم، یک شاهدی از خود آیه می‌خواهد ذکر کند البته با یک قرینۀ خارجی هست ولی در مورد، یک شاهدی هست که مربوط به خود آیه است، با یک نکتۀ خارجی که ضمیمه‌اش می‌کنند، ایشان اینجوری دارد، می‌گوید و ایضا لا خلاف ان الفقراء لا یستحقونها بالشرکة و انه جائز ان یحرم البعض منهم و یعطی البسط فثبت ان المقصد صرفها فی بعض المذکورین فوجب ان یجوز اعطائها بعض الاصناف کما جاز اعطائها بعض الفقراء لان ذلک لو کان حقا لهم جمیعا لا جاز حرمان البعض و اعطاء البعض. می‌گوید انما الصدقات للفقراء اگر این لام لام ملک باشد آن فقرا باید به همۀ فقرا داده بشود چون معنایش این است که فقرا مالکند، فقرا مالک هستند بنابراین باید به همۀ فقرا تقسیم بشود، این که قطعا اینجور نیست، هیچ کس نمی‌گوید که صدقات را باید بالسویه بین فقرا تقسیم کنیم، مثلا اگر می‌گوییم این ارث مال بچه‌های فلانی است، این ارث مال بچه‌های فلانی است یعنی باید بین بچه‌ها قسمت بشود دیگر، آیۀ شریفه در مورد بنات عرض کردم: «فَإِنْ كُنَّ نِساءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثا ما تَرَكَ»، دختران دو به بالا اینها ثلثا ما ترک را می‌برند، یعنی چی؟ یعنی ثلثا ما ترک بالسویه بین اینها تقسیم می‌شود، ایشان می‌گوید وقتی که از این که ما می‌فهمیم که لازم نیست به همۀ فقرا تقسیم بشود بسط افرادی واجب نیست کشف می‌کنیم که بسط اصنافی هم واجب نیست، چون معنای این مطلب این هست که اینجا در مقام بیان این هست که بعضی از، باید در این موردها صرف بشود، مصرف را تعیین می‌کند این اگر حق اینها باشد و قرار باشد در اصناف لازم البسط باشد بسط افرادی هم واجب است، وقتی بسط افرادی واجب نیست بسط اصنافی هم از آیۀ شریفه استفاده نمی‌شود. این مطلب درستی است ولی این توضیحی می‌خواهد، چرا بسط افرادی واجب نیست؟ چرا آیه در مقام بسط افرادی نیست؟ چون در مقام بیان مالک نیست، فرق این آیه با آیۀ ارث چی است؟ آیۀ ارث دارد مالک را بیان می‌کند، می‌گوید مالک دو سوم میراث این مقدار فرض دختران دو به بالا هستند، چون در مقام بیان مالک است وقتی ذکر نکرده که این دختران چگونه باید بینشان تقسیم بشود اطلاق مقامی اقتضاء می‌کند بالسویه بینشان تقسیم بشود، جاهایی که گفته «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ اْلأُنْثَيَيْنِ» آن دختران نصف می‌برند پسران دو برابر می‌برند ولی مثلا در کلالۀ ام چون فهم شرکاء فی الثلث، شرکاء تعبیر کرده این هیچ ذکر نکرده که میزان تشریک به چه نحو هست؟ مساوی، غیر مساوی، همینجوری که گفته شرکاء، چون در مقام شرکت هست، مقدار سهم الشرکة را بیان نکرده، یعنی سهم الشرکة مساوی است، این اطلاق مقامی این معنا را اقتضاء می‌کند. این شرط اطلاق مقامی در مقام بیان مالک بودن است، این که بسط بر افراد از آیه استفاده نمی‌شود علتش این است که در مقام بیان مالک نیست، نکتۀ اصلی این است، چون در مقام بیان مالک نیست و در مقام بیان عقد سلبی است، وقتی در مقام بیان عقد سلبی هست فی الجمله مالکیت این اصناف را استفاده می‌شود، اما حالا چجوری بین این اصناف، اصل مالکیت استفاده می‌شود، لام لام ملک است، اصل مالکیت که در بحث ما مهم همین اصل مالکیت است، اصل مالکیت استفاده می‌شود، ولی نحوۀ مالکیت اصناف آن دیگر استفاده نمی‌شود، این معنایش این است که این مال این مجموعه است، این مجموعه مالکش هستند، حالا مالکیت مجموعه به چه نحو هست؟ آیا به نحوی که مثلا متولی در اینها صرف می‌کند امثال اینها آن دیگر بحثی است که باید از خارج استفاده بشود، بنابراین عمدۀ قضیه‌ای که در این بحث بهش توجه نشده همین هست که بین مالک، حالا این نکته را عرض بکنم، این که لام نه بین این که لام لام ملک بودن و وجوب بسط ملازمه هست، و نه بین این که لام لام مصرف باشد و عدم وجوب بسط ملازمه هست، نکتۀ قضیه آن نکته‌ای هست که در مقام بیان چی هست، اگر در مقام بیان مورد باشد، یعنی عقد اثباتی باشد، چه لام لام ملکیت باشد، چه لام چه لام مصرف باشد باید بین همه تقسیم بشود، چون فرض این است که می‌خواهد مصرف را تعیین کرده و مصرف را ذکر نکرده که آیا جائز هست در این موارد به چه، بحث جواز یک بحث دیگر است، اگر مصرف هم باشد موارد واجب الصرف است، نه موارد جائز الصرف، وقتی موارد واجب الصرف هست اگر در مقام بیان این هست که این مال واجب است در این ۵ شیء صرف شود، در این ۵ شیء اگر صرف شود به هر کدام چقدر باید بدهیم؟ وقتی ذکر نکرده یعنی بالسویه باید تقسیم کنیم، ولو مالک نیستند ولی باید بالسویه بین اینها ۵ قسمت کنید، به هرکدامش هم یک قسمتش را بدهید، مالک هم باشد همین است. بین این که لام را لام مالکیت بگیریم، یا لام را لام صرف بگیریم در این جهت فرق نیست، چون اگر لام را هم بخواهیم لام صرف بگیریم لام وجوب صرف باید بگیریم نه جواز صرف، جواز صرف معنای لام نیست، لام یک نحو اختصاصی، جواز صرف یعنی موردی که می‌شود صرف کرد، خب می‌شود هزار جور دیگر هم ممکن است بشود صرف کرد، خصوصیت ازش استفاده نمی‌شود، لام یک نحو اختصاصی ازش استفاده می‌شود بدون این معنای اختصاص و فرق داشتن بین این فرد و افراد دیگر این معنای لام درست نیست، این که لام معنای اختصاص داشته باشد چه اختصاصش اختصاص تملیکی باشد، چه اختصاصش وجوب الصرفی باشد این اگر در مقام بیان عقد اثباتی باشد وجوب به اصل استفاده می‌شود، ولی عمدۀ قضیه این است که در مقام بیان عقد اثباتی نیست، آن بحث سیاقی که آقایان مطرح می‌کنند بحث کاملا درستی است، ولی با این توضیح که آیۀ شریفه در مقام بیان عقد سلبی است، از این نتیجه گرفتند که لام، لام ملکی نیست، آن ازش استفاده نمی‌شود که لام لام ملکی نیست، ولی این استفاده می‌شود که مدخول‌های لام شریک بالسویه نیستند، یعنی آن اطلاق مقامی که از سکوت در مقام بیان استفاده می‌شد در جایی که در مقام بیان باشد آن اطلاق مقامی استفاده نمی‌شود، نکتۀ اصلی بحث این است که مورد غفلت قرار گرفته است. دیگر این بحث تمام. البته این آیۀ شریفه یک نکات دیگری در موردش وجود دارد، یکی از نکات این است که این آیه فقط لام ندارد، فی هم دارد، آیا آن فی‌هایی که در آیه هست معنای لام را تغییر می‌دهند یا نمی‌دهند؟ این را فردا توضیح در موردش بدهم، این یک نکته. نکتۀ دوم این که آیا آیات دیگری هست که معنای این آیه را تغییر بدهند؟ دو. نکتۀ سوم روایاتی هست که معنای آیه را تغییر بدهند؟ آنها بحث‌هایی هست که بعدا باید در موردش صحبت کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبیا محمد و آل محمد